

آن که اگر کتاب را از این حشو و زواید بیبراییم حجم آن احتمالاً به نیمی از آنچه هست تقلیل می‌یابد و، چنان که آقای دکتر درگاهی خود فرموده‌اند، «بدیهی است که آنچه برجای می‌ماند از مایه و غنای چندانی برخوردار نباشد!» (ص ۱۵)

از این که بگذریم، بزرگترین اشکال کتاب دسته‌بندی مقولات نقد سنتی بر مبنای تعاریف امروزی است، بویژه آن جا که هیچ نسبتی میان آن مقولات و این تعاریف دیده نمی‌شود. مثلاً در اواخر کتاب مبحثی غریب با عنوان «نقد اقتصادی» می‌بینیم که نویسنده در آن مدعی شده است: «امروزه که اقتصاد به صورت دانشی مستقل در آمده، و قواعد خاص خود را دارد، و این قواعد هر روز گسترش بیشتری می‌یابد، باید چنین مبحثی را پیش از هر چیز در محدوده «نقد اقتصادی» و بررسی معیشت شاعر، و تأثیر این معیشت بر شعر و هنر او جای داد» (ص ۲۹۳). فرض کنیم که چنین ادعایی درست باشد، لیکن علم اقتصاد امروزی چه نسبتی دارد با آن دو بیت معروف شهید بلخی - دانش و خواسته است نرگس و گل... - که نویسنده آنها را در مقوله «نقد اقتصادی»، آن هم درباره «شعر»، گنجانده است؟ در حالی که شهید از تقابل «دانش» و «ثروت»، نه «شعر» و «ثروت»، سخن می‌گوید؛ ضمن این که تعبیر «نقد اقتصادی» اختراعی از پیش خود است «زیرا در میان شیوه‌های مختلف نقادی، سخن از چنین شیوه‌ای مشاهده نمی‌شود» (ص ۲۹۳).

مؤلف محترم فصل چهارم، یعنی مبحث «شیوه‌های نقد» را در همان ابتدا به دو بخش کلی تقسیم کرده است: «نخست نقد فنی»، یعنی هر آنچه که در زمینه امور و مسائل فنی و تکنیکی شعر و ادبیات، و ساخت و بافتار کلام، و شگردهای هنری یا مبنایی استتیک آن کاوش می‌کند، و غالباً به مباحثی چون وزن و سبک و بدیع و بیان و بلاغت‌شناسی می‌پردازد، و دیگر نقد معنایی یا محتوایی که در ساحات درونی

آمده، بسنده است که خواننده تکلیف خود را بداند و به یافتن نکته یا نکاتی تازه در این کتاب ۳۵۰ صفحه‌ای چندان امیدوار نباشد. در واقع هر چه کتاب را می‌خوانیم و پیش‌تر می‌رویم، در می‌یابیم که مطالب آن بیشتر جنبه سلیبی دارد نه ایجابی، یعنی نویسنده نقد سنتی ما را با نقد ادبی یونان باستان یا نقد شعر عرب یا، در برخی موارد، با نقد جدید فرنگ مقایسه می‌کند و نشان می‌دهد که آنچه اینان داشته یا دارند ما نداشته‌ایم! ظاهراً به همین سبب است که نویسنده محترم دو فصل آغازین کتاب را به بحث درباره «نقد شعر یونان باستان» و «نقد شعر عرب» اختصاص داده و در آغاز فصل سوم به این «حقیقت» اشاره کرده است که «گذشته ادبی ایران [...] در عرصه نقادی و نکته جوییهای هنری و مباحث مربوط به آداب و شیوه‌های سخنوری، اندکی تنگ دست و تهی کیسه می‌نماید! این تنگدستی بویژه آن‌گاه جلوه‌ای ملموس می‌یابد که این‌گونه آراء و مباحث بلاغی و نقادی را در کنار آراء و اندیشه‌های مربوط به نقد شعر سرزمینهای دیگری مانند یونان و عرب به سنجش نهیم!» (ص ۴۷)

به این ترتیب، باید گفت که دو فصل آغاز کتاب و نیز اغلب سخنانی که از افلاطون و ارسطو و ابن‌قتیبه و سارتر و مالارمه و دیجز و تولستوی و بسیاری بزرگان دیگر در این کتاب وارد شده است، با مقصود اصلی ارتباطی ندارد و ظاهراً فقط به حیث تعرف‌الاشیاء باضدادها می‌تواند محلی از اعراب داشته باشد. از باب نمونه، در ذیل مبحث «الهام و القای غیبی» (ص ۸۷) می‌خوانیم که قدامی ما شعر را «یک پدیده ماورائی» و نوعی الهام غیبی می‌دانستند. لیکن نویسنده بیدرنگ به سراغ «شاعرانی از روزگار ما» می‌رود که با این عقیده مخالفند و آنگاه مطلب را با دو نقل قول چند سطری از شاملو و نزار قبانی به پایان می‌برد تا معلوم شود که این دو بزرگوار با کسانی همچون انوری و شمس قیس و اثیرالدین اخسیکتی اندکی اختلاف سلیقه دارند! حاصل

این نکته را بارها شنیده یا خوانده‌ایم که در ادبیات کهن فارسی - دست کم تا اواسط قرن سیزدهم هجری - نقد ادبی چندان مایه و قوامی نداشته است. صرف‌نظر از دوره صفویه، که نقد شعر تا حدودی رونق می‌گیرد، در بقیه اعصار، ادبیات کهن فارسی از ایجاد یک دستگاه نظری اصالت‌مند در زمینه نقد ادبی به کلی عاجز بوده است. عوامل این عجز را بیشتر باید در جوانب سیاسی و اجتماعی ایران قدیم جستجو کرد. وابستگی بیش از حد شعر و ادب به مراکز قدرت، فقدان یا ضعف هنرهای دیگر - بویژه نقاشی و موسیقی و نمایش -، سیطره نظام ملوک‌الطوایفی، گونه‌گونی اقلیم و نژاد و مذهب، و فلسفه‌ستیزی، از جمله مهمترین این عوامل بوده‌اند.

با این حال، نمی‌توان انکار کرد که در برهوت نقاد ادبی آن دوران گاه واحه‌ای کوچک و سرسبز هم دیده می‌شود که خود برای جوینده مشتاق غنیمت است. این که سفر در چنین برهوتی، به امید یافتن چند واحه کوچک، تا چه حد به صرفه است، البته سخنی دیگر است. به اعتقاد دکتر محمود درگاهی، نویسنده نقد شعر در ایران (از آغاز تا عصر جامی) جست‌وجو در این برهوت، ولو این که چندان ره آوردی نداشته باشد، باز هم سودمند است: «در هر حال اگر حاصل این جست‌وجو حتی بتواند نشان دهد که در ادوار ادبی نخستین ایران، آنچه که نقد و نقادی گفته می‌شود، مصداق‌هایی بسیار اندک و غالباً تقلیدی و بی‌مایه داشته، رسالت خود را از عهده برآمده است!» (ص ۱۵) همین عبارت کوتاه، که در «پیش در آمد» کتاب



نقد شعر در ایران

دکتر محمود درگاهی

انتشارات امیرکبیر، ۱۳۷۷

ادبیات سیر می‌کند و [از] شیوه‌های تأثیرگیری هنرمندان از عوامل محیطی و اجتماعی و تاریخی و مؤثرات طبیعی و روان شناختی و غیر آن سخن می‌گوید.» (ص ۵۵)

به این ترتیب خواننده انتظار دارد که فصل چهارم کتاب شامل دو بخش اصلی «نقد فنی» و «نقد معنایی» باشد و مباحث این فصل زیر مجموعه این دو بخش باشند، یعنی، «نقد فنی» مباحثی همچون وزن و قافیه و قالب و صنایع بدیعی و معانی و بیان را در برگیرد و «نقد معنایی» شامل نقد روانشناختی، نقد اخلاقی، نقد اجتماعی و... باشد. اما نویسنده این همه را به موازات یکدیگر آورده و به هر یک مباحثی جداگانه اختصاص داده و مطالب را به این ترتیب دسته‌بندی کرده است: «۱- نقد فنی ۲- نقد معنی ۳- نقد ذوقی ۴- نقد اخلاقی ۵- نقد اعتقادی ۶- نقد اجتماعی ۷- نقد اقتصادی ۸- نقد روانشناختی ۹- نقد بی معیار» (ص ۵۳). و آن‌گاه در مبحث «نقد فنی» نیز با مطالبی دور از انتظار، که ارتباطی با نقد فنی ندارد، روبرو می‌شویم، مانند: «عشق و سرمستی» (ص ۹۲)، «حمایت و تربیت ممدوح» (ص ۱۰۴)، «زهد و پاکی» (ص ۱۱۰)، «درد و سختی و اندوه» (ص ۱۱۱)، و... که نویسنده آنها را به عنوان «سر چشمه‌های شعر» مطرح کرده است و به نظر می‌رسد تماماً زائد است و ربطی به موضوع ندارد. این گونه طرح و دسته‌بندی مطالب لطمه‌ای جدی به روشمندی کتاب زده است.

دوریه‌ها و اظهار نظرهای مؤلف نیز در بسیاری موارد نااستوار و بی‌پشتوانه است: آقای دکتر درگاهی فقط به استاد یک جمله از بهار و چند عبارت تمثیلی از اخوان به این دو بزرگ ایراد گرفته است که چرا از شعر تعریفی شاعرانه به دست داده‌اند (ص ۵۰-۵۱). در حالی که بهار و اخوان هر دو در مقام تشبیه و تمثیل و نه تعریف شعر آن سخنان را گفته‌اند: شگفتا که دکتر درگاهی آن همه بحثهای عمیق و پرنکته بهار را درباره شعر و ادبیات

نادیده گرفته (یادآوری می‌کنم که مقالات جدی بهار در این باره چیزی حدود دو برابر کتاب نقد شعر در ایران است) و فقط جمله‌ای از او را امصادره بمطلوب کرده است. اگر مؤلف محترم از میان انبوه سخنان اخوان درباره شعر و شاعری تنها «مؤخره» از این اوستا را می‌دید، آن‌گاه ناچار نبود که برای اثبات عقیده خویش به سراغ تاریخ تمدن شریعتی برود (نک: ص ۵۱). مؤلف به تعبیر شاعرانه بهار و اخوان درباره شعر ایراد می‌گیرد، اما خود افسانه یعرب بن قحطان و شعرگویی او را، به نقل از شمس قیس، می‌آورد و آن را تعریفی از شعر می‌داند و اظهار نظر می‌فرماید: «این تعریف از شعر نیز البته تازگی و غرابت دارد هر چند که نسبت به تعاریف دیگر کاستیهایی هم در آن مشاهده می‌شود.» (ص ۶۷).

بدیعی است که ضعف تفکر فلسفی در ایران ناشی از عوامل گوناگون سیاسی و اجتماعی بوده است و هرگز نمی‌توان فقط یک عامل را مسؤول آن دانست، لیکن نویسنده نقد شعر در ایران، بی‌تأمل و با قاطعیت، «قاتل» فلسفه را یافته و گریبانش را گرفته است: «به هر حال فلسفه و خردگرایی در این سرزمین به دست همین عرفان و تصوف به قتل رسید.» (ص ۵۰) در همان صفحه باز می‌فرماید: «در عوض یونان قرن چهارم و سوم قبل از میلاد، شعر به معنای واقعی کلمه ندارد». نمی‌دانم مقصود آقای دکتر درگاهی از «شعر به معنای واقعی کلمه» چیست، اما کافی است که به این سخنان استاد زرین‌کوب، درباره شعر یونان تا قبل از میلاد، نگاهی بیفکنند: «باری، بعد از دوره حماسی عصر ظهور شعر غنائی است (قرن هشتم ق. م) که مضامین مختلف از غزل و رثاء و مدیح و هجاء را شامل بوده است [...] از مشاهیر شعرایی که به این نوع سخن گفته‌اند، در رثاء کالی نومی و سیمونید مشهورند، در هجاء و تفساخر ارخیلوک و در غزل پیندار و سافو شامبردار می‌باشند. شعر دراماتیک یا تمثیلی از مخترعات دوره بعد یعنی قرن ششم قبل از میلاد است.» (نک: آشنایی

با نقد ادبی، چاپ دوم: سخن، ۱۳۷۲، ص ۱۹۶-۱۹۷).
نثر کتاب در برخی موارد دچار اشکالاتی است که از یک مجتهد ادب فارسی بعید به نظر می‌رسد. از جمله آنهاست ترکیبات ناخوشایندی مانند «به مرور نشستن» به جای «مرور کردن» (ص ۱۵)، «زندگی‌گاه توده‌ها» به جای «اجتماع» (ص ۴۹)، و تعبیرات نابهنجاری از این دست: «نظامی عروضی این گونه مفاهیم شعر عنصری را انگشت می‌نهد» (ص ۶۹) که در معنای مورد نظر «بر این گونه مفاهیم انگشت می‌نهد» درست است. جمله‌ها و عبارتهای مکرر و زاید و گاه بی‌معنی نیز در این کتاب کم نیست، مانند: «جز بدیهه گویی هیچ رنگ و مایه‌ای از رنگ و مایه‌های شاعرانه در آن دیده نمی‌شود» (ص ۶۹)؛ ظاهر آبهنجار تر این است که بگوییم: «هیچ رنگ و مایه شاعرانه‌ای در...» معلوم نیست نویسنده با گفتن جملاتی از این قبیل که «شعر پدیده‌ای است شگفت و شاعر انسانی ویژه یا نیرویی خارق‌العاده!» (ص ۸۵) چه نکته‌ای را می‌خواهد روشن کند! هیچ، جز این که بگوییم اینها از جمله همان تعاریف شاعرانه از شعر و شاعری است که نویسنده محترم خود بر آنها ایراد گرفته است. متأسفانه آقای دکتر درگاهی هیچ اشارتی به این سخن قابوسنامه نکرده که «اندرنامه پارسی سجع ناخوش آید، اگر رنگویی بهتر باشد»، و ظاهراً آن را نادیده گرفته است اگر نه بخش اصلی کتاب را با این سجع‌سازی ناخوشایند آغاز نمی‌کرد: «سیزی در میان برگهای متون کلاسیک فارسی [...] کاری است نه چندان پر حاصل و نه یکسره بی‌دست آورد و بر باطل!» (ص ۴۷)
به هر حال، بنده به عنوان یک خواننده، این کار «نه چندان پر حاصل» را ارج می‌نهم و معتقدم که جای چنین کتابی در میان تحقیقات ادبی ما خالی بوده است. به سهم خود، از آقای دکتر درگاهی ممنونم که با یافتن نکات انتقادی شعر و نثر فارسی تا عصر جامی و تطبیق آنها با شیوه‌های جدید نقد ادبی تصویری روشن‌تر از تفکر ادبی آن دوران در برابر ما نهاده است.

پروژه‌سکاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

محمد دهقانی

نقد شعر در ایران